

# چرخ و کسب الله غازی

داستانی درباره‌ی تنهایی،  
تشنه‌نشینی ۱۹۵۹

• مئیوگری گوبلر • میترا امیری



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



تقدیرم به همی چِرُوکس های دنیا  
م.گ.



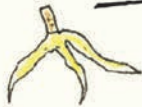
تقدیرم به رضا و مرتضی و این همه سال رفاقت  
م.ا.



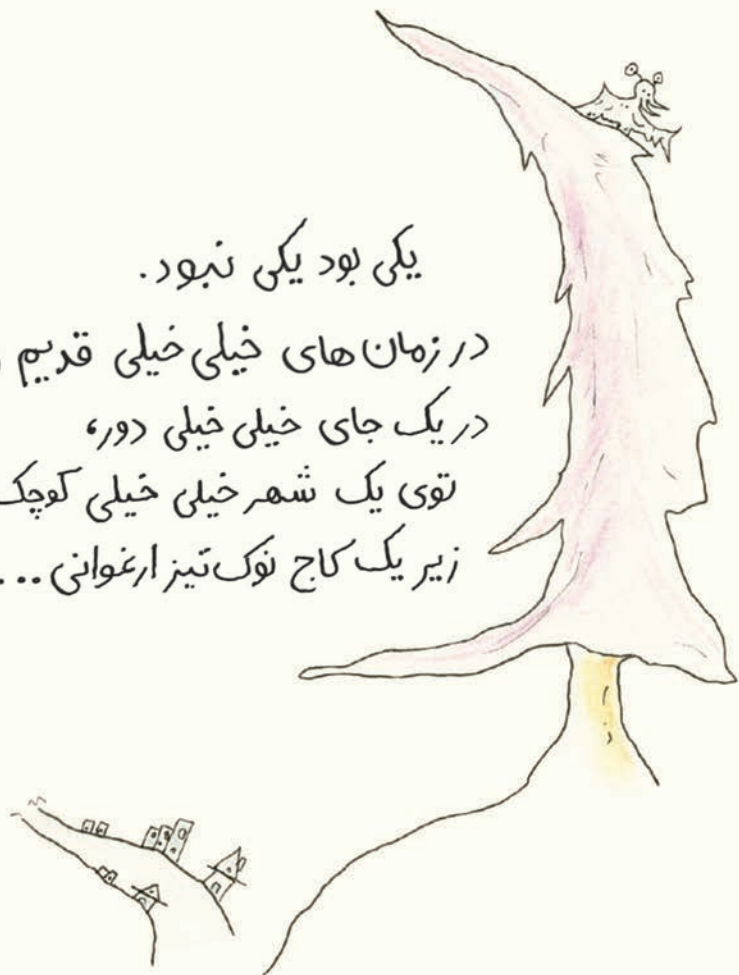


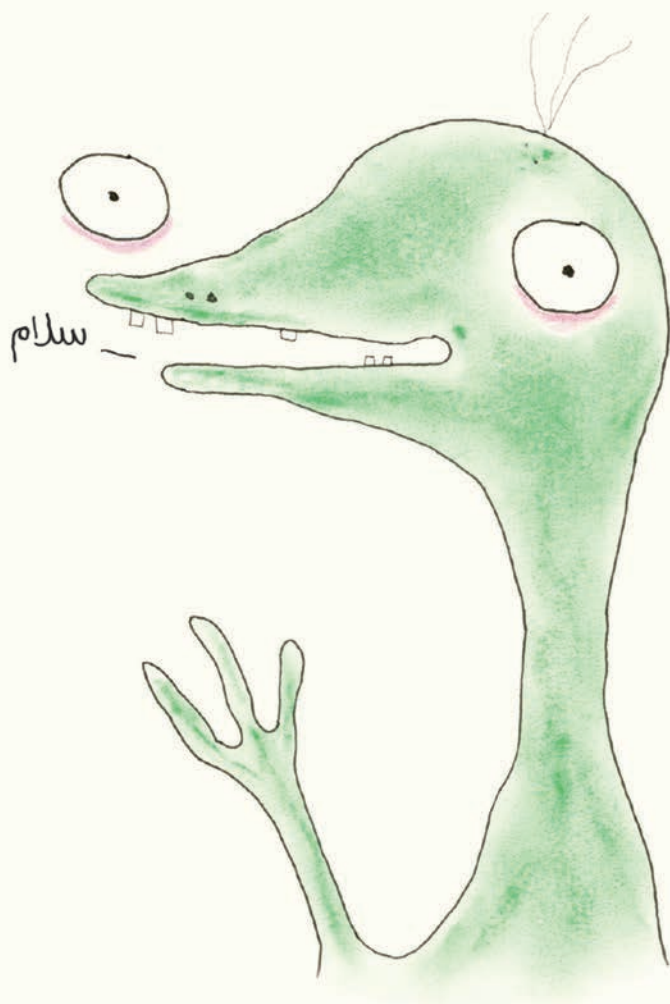
جس

|



یکی بود یکی نبود.  
در زمان های خیلی خیلی قدیم و  
در یک جای خیلی خیلی دور،  
توی یک شهر خیلی خیلی کوچک  
زیر یک کاج نوک تیز ارغوانی ...

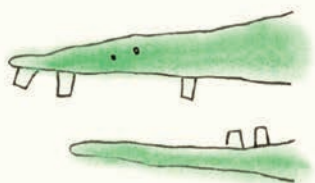




هیولایی زندگی می‌کرد  
به اسم چِروکس کله‌غازی

هیولای قصه‌ی ما ...

۵ تا دندان کج و کوله



۳ تار مو



۹ پوست سبز داشت.



۱۱ در صد  
بزرگ تر



چپ



راست

پای چپش هم یک خرده  
از پای راستش  
بزرگ تر بود.



او یک موجود غیرعادی بود.

به خاطر همین هم نگران بود  
اگر مردم او را ببینند...



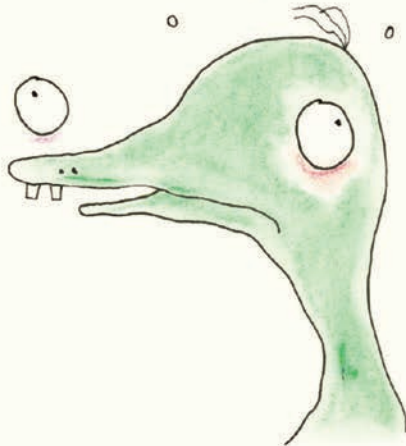
یا به سرش  
سنگ بزنند.



فرار کنند



بترسند



به خاطر همین، کل عمرش را  
وسط شهر، توی یک آبراه زیرزمینی،  
کنار یک سطل زباله قائم شده بود.



آنجا هیچ کس نمی توانست چروکس  
را ببیند.